

خاطره

چراغ خانه‌ام روشن است!



میان انبوه روایت‌هایی که از جنگ، شهادت و ینثار گفته‌اند، گاهی صدایی ناشنیده می‌ماند؛ صدایی نه‌از میدان نبرد که از حریم خانه‌ای ساده، جایی در انتهای یک کوچه خاکی، جایی که عشق، به سکوت می‌بالد و دلتنگی، معنای حضور می‌گیرد. «چراغ خانه‌ام روشن است!» تیش‌های زندگی مردی است که در آغاز جوانی پا به سربازی نهاده، به فرماندهی رسید، دل در گروی وطن داشت اما دل‌سپرده زنی بود که در هر مأموریت، در هر انتقال، در هر خطر، باو زیست. شهید محمداسماعیل دلاور، مردی بر خاسته از دل خاک جنوب، از روستای خشت در استان فارس، با دستانی پینه‌بسته از کار و دلی روشن از ایمان، در ۱۸ سالگی لباس خدمت بر تن کرد و از همان آغاز نامش با واژه‌هایی چون «مسئولیت»، «تعهد» و «هنیت» گره خورد. او سربازی را نه تنها وظیفه که عبادت می‌دانست. پس از گذراندن دوره‌های آموزشی در تهران و شیراز، قدم به فرودگاه‌های شیراز و بوهر گذاشت؛ جایی که سنگینی مأموریت‌ها هر روز بیشتر بر شانه‌هایش می‌نشست. اما در میانه این مأموریت‌های خاک‌آلود و شب‌های بی‌پایان، عشق جوانه زد. ازدواج کرد، پدر شد و خانه‌ای بنا کرد. از همان روزهای آغازین زندگی مشترک، همسرش آموخت که باید هم‌پای شوهرش سفر کند، بار ناگهانی جابه‌جایی‌ها را بر دوش بکشد، در خانه‌های سازمانی زندگی کند، با تنهایی بچه‌ها را بخوایاند و با بی‌خبری‌ها کنار بیاید. او فقط همسر نبوده؛ نگهبان خانه بود، آموزگار صبر و روایتگر مهر. «چراغ خانه‌ام روشن است» زندگینامه داستانی شهید امنیت محمد اسماعیل دلاور، به قلم کبری خدایش در ۲۰۸ صفحه در انتشارات روایت فتح منتشر و روانه بازار نشد.

چشم روشنی

کتاب «چشم روشنی» روایت همسر جانباز شهید سیدجواد کمال از زندگی اوست؛ از کودکی، خواستگاری، آغاز جنگ در خرمشهر، بیماری و مشکلات همسر تا ساخت مسجد و شهادت. نثری روان و صمیمی، شوخ‌طبعی و اخلاق نیکوی شهید را به تصویر کشیده است. این کتاب به قلم کوثرلک در نشر شهید کاظمی منتشر شده است.



به شرط عاشقی



کتاب «به شرط عاشقی» روایت زندگی شهید طاهری است؛ از عضویت در بسیج آبادان و فرماندهی سپاه در دوران دفاع مقدس، تا مجروحیت‌های سنگین در عملیات‌ها و جانبازی، لوپس از سال‌ها، برای دفاع از حرم اهل‌بیت(ع) عازم سوریه شد و در خان طومان به شهادت رسید. این کتاب به قلم رضیه غیبی در نشر شهید کاظمی منتشر شده است.

روایت

شنبه‌ای که ۴۴ سال و ۸ ماه و ۳ روز به طول انجامید

رهبر شهید آیت‌الله سیدعلی حسینی خامنه‌ای در مصاحبه‌ای در مورد شنبه ۶ تیر ۱۳۶۰ فرمودند که آن روز با شنیدن فرازهای ابتدای دعای روز شنبه، «بِسْمِ اللَّهِ كَلِمَةُ الْمُتَعَصِّمِينَ، وَ مَقَالَهُ الْمُتَحَرِّزِينَ،... (کسانی که خودشان را در حصار خدا قرار می‌دهند، از بلاها تحرز می‌جویند؛ بسم‌الله کلمه اینهاست)»، حالشان منقلب شده و اشک ریختند. ساعاتی بعد، حادثه ترور مسجد ابوذر تهران رخ داد که می‌توانست پایان زندگی ایشان باشد؛ تقدیر اما، سرنوشت دیگری را رقم زد. ایشان در قسمت دیگری از توصیف این حادثه فرموده بودند که در آن زمان و پس از بهبودی، با خود اندیشیدند که لایذ خداوند متعال از ایشان توفعی دارد و ایشان را برای تحقق آن باز گردانده است. معنای احساس ایشان در آن لحظه، در گذر این سال‌ها روشن‌تر شد؛ فرصتی برای ادای امانتی که با زخمی بر دست آغاز شد و پس از ۵۴هـ به سرانجام رسید. در نگاه تقویم، از شنبه ۶ تیر ۱۳۶۰ تا شنبه ۹ اسفند ۴۴،۱۲۰ سال و ۸ ماه و ۳ روز گذشت؛ اما از نگاه تقدیر فرصتی کوتاه برای تکمیل یک مأموریت بزرگ بود. گویی در آن شنبه، پنجره‌ای گشوده شد و این ۲روز را به یکدیگر پیوند زد؛ شنبه‌ای برای ماندن و شنبه‌ای برای بازگشت، در مقیاس آسمان، شاید تنها فاصله‌ای میان ۲خطاب: «ایمان و رسالت را کامل کن...» و «کنون باز گرد...» جرات دست ایشان، آغاز شمارشی شد که پایان آن تنها نزد خداوند معلوم بود. آن دست مجروح (که سلام خدا بر او باد)، سال‌ها بر سسر ایران عزیز بود؛ در روزهای جنگ و صلح، امید و تهدید، سختی و پیشرفت. نسلی آمد و نسلی رفت، اما مسیری که بر پایه صبر، ایستادگی و امید شکل گرفته بود، ادامه دار. بزرگ‌ترین آزمون هر بنا، روزی است که معمار و سازنده آن دیگر در کنارش حضور ندارد. آن زمان است که استواری یک بنا، نه با حضور معمار و سازنده، بلکه با استواری پایه‌هایی که در طول زمان ساخته شده‌اند سنجیده می‌شود. اکنون آن دست زخمی آرام گرفته است و جمهوری اسلامی ایران، خون دل لعل شده ایشان، به‌رغم سختی راه و همه دسیسه‌ها و کارشکنی‌های دشمنان، همچنان استوارتر از همیشه در مسیر قله به پیش می‌رود و بساخ اشک‌های ماژ شنبه ۹ اسفند تاکنون، در همان وعده الهی نهفته است که ایشان بارها به آن اشاره می‌فرمودند: «لَا تَهْزُوا وَلَا تَخْزُوا وَآتَمُّمِ الْأَعْلُونَ إِنَّ كَثَمَ مُؤْمِنِينَ».

محمدجواد استادمیرزا تهرانی؛ عضو هیأت علمی دانشگاه صنعتی خواجه نصیرالدین طوسی

خواهی که تغییر شد

مادر ادامه می‌دهد: «چند روز قبل از حادثه میناب، خودش خواب دیده بود که امیر حسن آمده و او را به فروشگاهی برده و به او گفته هر چه می‌خواهی بردار، گلی خوراکی و اسباب‌بازی برداشته بود. وقتی برای من و پدرش تعریف کرد، پدرش پرسید: تو را برگرداند خانه؟ گفت: نه، تو همان فروشگاه ماندم. پدرش نگران شد، ولی من اعتنایی نکردم»

چشم انتظار بازگشت ۳خلبان اسیر



بازگشت پرستوها

مرور روزهای بازگشت آزادگان به کشور در گفت‌وگو با

عضو کمیته مذاکرات تبادل اسرا در دوران دفاع مقدس

رابعه تیموری [روزنامه‌نگار] | بعدازظهر ۲۶ مرداد سال ۶۹ لحظات نفسگیری را در مورد تاریخ ۸سال دفاع مقدس در خود جای داده است؛ لحظاتی که نخستین کاروان اسرای ایرانی از مرز خسروی به وطن بازگشتند تا پرنشانی خانواده‌های چشم انتظار به پایان برسد. آن روزها تمام شهر را وولوله شادی تسخیر کرده بود و خبر دهان‌به‌دهان می‌گشت که هر شهر و محله میزبان یک آزاده است؛ که با قد رشید از خانه رفت و با چهره‌ای تکیده بازگشت. روند آزادی اسرای ایرانی ۲سال پس از قبول آتش‌بس میان ایران و عراق با وجود گذشت ۲۶سال هنوز بر از روایت‌های ناگفته است؛ در ست مانند صحبت‌های مجید شاه حسینی، معاون اجرایی وقت کمیسیون اسرا و مفقودین ایران و عضو کمیته مذاکرات تبادل اسرا در جنگ تحمیلی که هر بار گفتن و شنیدن خاطرات آن روزها را تبدیل به در پجهای می‌کند برای زنده نگه‌داشتن آنها که با تمام مشقت‌های پای وطن ماندند.

گزارش

گمشده‌هایی که اسیر بودند

عضویت شاه‌حسینی در کمیته مذاکرات تبادل اسرای جنگ تحمیلی سبب شده او نظاره‌گر اشک‌های شوقی باشد که در چشم‌های ناباور آزادگان کشورمان بعد از پاکداشتن به خاک وطن حلقه می‌زد، اما آن روزها برایش خالی از اتفاقات و صحنه‌های تلخ و ناگوار نمی‌بود. او در گفت‌وگو با همشهری از معجزه شناسایی اسیرا و افزایش آمار اولیه ۱۸هزار نفر به ۳۷هزار و ۵۳۲نفر در تبادل بزرگ گفت: «آماری که هنوز با هیچ‌یک از آن حرف می‌زنم؛ «رژیم بعث اسرای ما را در ۲۱اردوگاه نگهداری می‌کرد که فقط اردوگاه‌های رومادیه، موصل و یک اردوگاه در تکریت ثبت شده بودند و صلیب سرخ به اطلاعات آنها دسترسی داشت. ۱۱اردوگاه دیگر رژیم بعث مانند اردوگاه‌های مخوف تکریت، نهروان و بعقوبه، اردوگاه‌های سری و دور از دسترسی نمایندگان کمیته بین‌المللی صلیب سرخ بودند و کسی به هویت اسرای آنها دسترسی نداشت. درمان تبادل فقط حدود ۱هزار نفر از اسرای ما ثبت‌نام شده بودند و تعداد زیادی از اسرای ایرانی که در اردوگاه‌های ثبت‌نشده نگهداری می‌شدند، جزو مفقودین به شمار می‌آمدند. آزادشدن این مفقودین و افزایش شمار آزاده‌های ما از ۱۸هزار نفر به ۳۷هزار و ۵۳۲نفر معجزه‌ای بود که در آن روزها اتفاق افتاد.»

اولین شاهد

مجید شاه‌حسینی در مورد نخستین لحظه شروع تبادل اسرا می‌گوید: «اولین گروه از اسرای ما را صبح روز ۲۶مرداد۱۳۶۹ برای تبادل به مرز مندریه عراق آورده بودند. آنها را در آن گرمای سوزان چله تابستان، داخل چادرهایی پاره و کثیف به‌سختی جاداه بودند. ۱۰۰۰ اسیر تشنه و بدون آب داخل چند چادر بودند. آنقدر شرایطشان بد بود که برای نفس کشیدن سرهایشان را از چادر بیرون می‌آوردند. قبل از اینکه هر اسیر آزاد شود و به کشورش باز گردد، ملاقات بدون شاهد با حضور نماینده کمیته صلیب سرخ انجام می‌شود. یعنی نماینده صلیب سرخ بدون حضور مقام بازداشت‌کننده فرد اسیر با او هنوز هم بسیاری از آنها باور دلش می‌خواهد به کشورش باز گردد یا خیر. این مسیر طی شد و حدود ساعت ۲ظهر بود که ۱۰۰۰ اسیر ما بی‌کم‌وکاست آماده بودند تا با اتوبوس و زمینی وارد خاک کشورمان شوند، اما هنوز هم بسیاری از آنها باور نمی‌کردند که سال‌های سخت و تلخ اسارت تمام شده و در تمام طول مسیر اشک می‌ریختند تعدادی از آنها هم در همان شرایط خفقان اردوگاه‌ها شعارهایی را روی کاغذ و مقوا نوشته بودند.»

از همان روزی که پیکر شهید مجید کاظمی، خلبان شجاع دل ایرانی به وطن بازگشت، همه منتظر خبری از حال ۳خلبان دیگری بودند که همراه با شهید کاظمی برای حمله به پایگاه العدید آمریکایی‌ها عازم آسمان قطر شده بودند. حلا پس از گذشت

۵ماه به واسطه نامه سر دار سیدمحمد باقرزاده، فرمانده کمیته جست‌وجوی مفقودین ستاد کل نیروهای مسلح به رئیس کمیته بین‌المللی صلیب سرخ، این احتمال پر رنگ شد که جواد صالحی، عبدالمجید دشتیان و عمران بهروشیان در اسارت نیروهای قطر



روندی که ۸سال طول کشید

فرایند تبادل اسرا زمانبر بود و در چندین مرحله انجام شد. نخستین مرحله آن هم در حبیوحه جنگ اتفاق افتاد؛ «تلاش ما برای آزادسازی رزمنده‌ها و غیرنظامیان ایرانی اسیرشده در دوران جنگ تحمیلی از همان سال‌های اول جنگ شروع شد و ما از ۲۶ خرداد سال ۱۳۶۰ تا ۲۸دی سال ۱۳۶۸ توانستیم ۹۶۹نفر از این اسرا را که جانباز یا بیمار بودند، با نظارت نمایندگان کمیته صلیب‌سرخ به کشور برگردانیم. این روند تا ۲۸دی‌ماه۱۳۶۸ ادامه داشت. ۲۶مرداد۱۳۶۹ بزرگ‌ترین مرحله تبادل بعد از آتش‌بس اتفاق افتاد و در تبادل بزرگ ۳۷هزار و ۳۲نفر آزاده را از رژیم بعث تحویل گرفتیم. آخرین مرحله تبادل اسرا هم از ۱۳مهر سال ۱۳۶۹ آغاز شد و ۲۶اسفند سال ۱۳۸۱ ادامه داشت و طی آن ۳۹۲نفر از اسرای ما که به‌دلیل مواردی مانند نگهداشتن رادیو و وسایل ممنوعه یا درگیری با منافقین محکوم شده و به زندان‌های کفری رژیم بعث افتاده بودند، آزاد شدند. حمله آمریکا و متحدانش به عراق باعث شد رژیم بعث با آزادی این محکومان موافقت کند و تلاش‌های چندین‌ساله ما برای آزادی آنها به‌طور غیرمنتظره‌ای به نتیجه برسد. با احتساب همه این مراحل، تعداد آزادگان کشور ۳۹هزار و ۱۴۰نفر بود.»



آزادی خلبان لشگری

خاص ترین لحظه‌ای که شاه حسینی در جریان تبادل اسرا شاهد، زمان بازگشت خلبان حسین لشگری است: «یکی از شیرین ترین اتفاقات لحظه‌ای بود که شهید خلبان حسین لشگری بعد از تحمل ۱۸ سال اسارت سال ۱۳۷۷ به وطن برگشت. آزادی و بازگشت ۲ نفر از خلبانان مان و تعدادی از ایرانیانی که در حال نقض پیکر شهیدان اسیر شده بودند، فرایند دشواری داشت که به نمر رسیدن آن شیرین و خوشحال کننده بود. «مرز خسروی- مندریه تنها مرز زمینی تبادل اسرا بوده است؛ «کثرا اسرا از مرز زمینی به کشور برگشتند و فقط اسرای آزاد شده مرحله اول و تعداد کمی از اسرای آزاد شده در تبادل بزرگ که از نظر جسمی امکان انتقال از طریق مرز زمینی را نداشتند، از مرز هوایی مهر آباد برگشتند.»